هفت نکته پیرامون حسین علیه‌السلام

مطالعه این کتابچه تنها چهارده دقیقه وقت خواهد گرفت.

ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

تهیه و تنظیم: مجتمع فرهنگی پژوهشی

نوبت انتشار: اول/ آبانماه ۱۳۹۳

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

نشانی: تهران، خ نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه،
معاونت فرهنگی و اجتماعی

آدرس مجتمع: قم، خ جمهوری، بین کوچه ۱۶و۱۸ پ۴۸

تلفن: ۰۲۵-۲۹۳۶۰۴۲ نمابر: ۰۲۵-۲۹۳۶۰۴۳

سازمان اوقاف و امور خیریه
معاونت فرهنگی و اجتماعی

آستانه:

یک... دو... سه... چهار... پنج... شش... هفت... هشت... نه... ده... یازده... دوازده...

اینهـا ثانیه‌های عمر ما هسـتند که در حـال گذرند. ثانیه‌هایی کـه باز نمی‌گردند و تن‌هـا و تن‌ها یکبـار زندگی می‌کنند.

و از خـود سـئوال کنیـم کـه ایـن ثانیه‌هـا چگونـه مصرف می‌شـوند؟ چقـدر از ایـن ثانیه‌هـا مصـرف می‌شـوند بـرای کاری که پـوچ اسـت و بی‌هـدف و بی‌دلیل؟!

ثانیه‌هـای عمـر شـما بـاارزش اسـت و بـر همیـن اسـاس نوشـتیم کتابچـه‌ای که

وقت کمی از شما بگیرد. به مبارکی عدد چهارده، چهارده دقیقه از وقت شما را می‌گیریم به خواندن این کتابچه. کتابچه‌ای که چند تکه دارد پیرامون حسین علیه‌السلام و خدا خواست که اولین کتابچه از این مجموعه پیرامون حسین علیه‌السلام باشد و چه شروع خوبی است، شروع با نام حسین علیه‌السلام و چه نوشتن خوبی است نوشتن از حسین علیه‌السلام.

۱

أباعبدالله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حسین علیه السلام را که تازه متولد شده بود در آغوش می گیرد و از مصیبتی می گوید که به دست بنی امیه موجب کشته شدن آن حضرت می شود. اشک در دیدگان پیامبر صلی الله علیه و آله است و ذکر مصیبت بر لبانشان که در همان حال امام حسین علیه السلام را أباعبدالله خطاب می کنند. یعنی پدر بندگان خدا، پدری از جنس «انا و علی ابوا هذه الامة» تا رابطه ی بین مؤمنین در

طینت و سرشت مشترک شان حول این محور شکل بگیرد. پدری مهربان و رئوف، ایثار می کند و همه را زیر چتر خودش می گیرد. همه ی آن هایی که قلب شان آشنا به محبت اهل بیت علیهم‌السلام است و بلای عاشورا را درک کرده اند. با بلای سیدالشهداء همه سالک می شوند، همه به رشد می رسند و با قرار گرفتن در آن از حملات شیطان در امان می مانند. رشدی که حضرت ابراهیم با سر بریدن اسماعیل هم به آن دست پیدا نمی کند. حسین باید پدری کند تا مومنین بی سرپرست و حیران نمانند. قیام کرده و در این راه از همه چیزش گذشته تا بار دیگران را بر دوش بکشد. پایش در زمین است و روحش مشتاق پرواز اما ایستاده و یارانی را تربیت می کند که هیچ جای دیگری بهتر از آنها یافت نمی شود چون نگاه امام را دریافته اند. عبد آن کسی است که

خـودش را از اسـارت بـی دینـی و تعلقـات مـادی نجـات داده و تن بـه زنجیر نمی دهـد. آزاده ای اسـت کـه مهار شـده و کنترل گردیده اسـت. بنـدگان خدا مختص بـه یـک زمان نیسـتند و در تمـام تاریخ جریان دارنـد چون ولایت جریـان دارد و دسـتگیری امـام شـامل حالشـان می شـود. پدرها با کثـرت فرزند در محبت شـان فـرق نمـی گذارند و نسـبت به همه لطـف و عنایت دارنـد، اباعبدالله پدری اسـت بـه وسـعت تاریخ که بندگی از مسـیر عشـق به ایشـان مـی گذرد.

۲

امام آزادیخواهی

اتفاقی افتاده بود که باید دستی کل تاریخ را متحول می کرد. اتفاقی که دیگر تسلیم و سکوت بر نمی تابید. دین رو به زوال بود و دین داری در سراشیبی. مردم دو دسته شده بودند در مقابل یکدیگر. افراد زیادی مدعی پیروی بی قید و شرط از اسلام بودند و خود را تابع دین می دانستند، مدعی محبت به اهل بیت و پسر پیغمبر ﷺ، اما زمان هجرت از مکه که فرا رسید و حقیقت جریان و

سـختی هایـش بر آنها قطعی شـد پا پس کشـیدند و امـام را تنها گذاشـتند. اما او با تمـام دشـواری ها وارد میدان شـد. چهـره ی یزید و فریب هایش باید بـا حادثه ای بـزرگ برملا می شـد. حسـین علیه‌السلام بـرای یک لحظه هـم او را تحمـل نمی کند و تـن بـه بیعـت نمی دهـد، در حالی کـه دل های مردم بـا امام بود و شمشیرهایشـان بر روی او، با سـپاهی از زن و فرزندان عازم کوفه می شـود. می توانسـت در مکه بمانـد و در حـرم تـن بـه مـرگ دهد، مـی توانسـت بعد از شـنیدن خبر شـهادت مسـلم برگردد و گوشـه ای پنهان شـود تا زمان مناسـب تری برسـد. حسـینی که علـم امامـت داشـت و خود از همه چیز باخبـر بود، اما بی تفاوتی و سازشـگری با ایمـان و توحیـد و جایـگاه او نمی سـاخت، باید امتـی را در تمام طـول تاریخ بیدار مـی کـرد، هدف مشـخص بـود و حرکتی را مـی طلبید که نتیجـه اش یا حکومت

بـود یـا شـهادت. اگر نمی رفتند جسـم هـا زنده می مانـد ولی دیگر از روح اسـلام و آزادگی خبری نبود. حسـین علیه‌السلام به درسـت رفتن می اندیشـید و در این راه برای هـر نتیجـه ای خـودش را آمـاده می کرد. پس بـا کاروان اشـک و غوغـا راه افتاد، کاروان زنـان و کودکانـی کـه قـرار بود بعد از عاشـورا ادامه ی شـهادت او باشـند و بـا اسـارت خـود ، آنهایـی را کـه هنـوز در بنـد فریب های شـیطان اسـیر بودند آگاه کننـد. حسـین علیه‌السلام سـر جنگ نداشـت و اهل آشـوب نبـود اما تن بـه ذلت و انحراف اسـلام نمی داد.

۳

مصباح الهدی و سفینة النجاة

هـر سـال مـی گذرد و تقویـم های باطلـه روی هم می آینـد، اما هنـوز رمضان و محـرم تازگـی دارد. هنـوز مجلس روضه ی ارباب با شـور و عشـق برپا می شـود و آدم هـا از هـر طیف و رنگی می آیند تا سـهم شـان را بگیرنـد. دل ها پای روضه ی حسـین علیه‌السلام مهربـان تـر مـی شـود، قلـب هـا رقیق تر و اشـک هـا خالص تـر. در دنیایـی کـه پـر اسـت از فتنـه و دسیسـه هـای شـیطان و رنجـی کـه انسـان از این

امـواج سـهمگین مـی برد، خداوند پناهگاهی برای شـیعه قـرار داده تـا راه جدیدی بـه سـوی ولایـت اهل بیت علیهم‌السلام پیدا کنند. حسـین علیه‌السلام هم خود مسـیر اسـت و هم روشـنی بخش هدایت. هم چراغ اسـت و هم مرکب حرکت. هر سـال دسـت رحمتـش را دراز مـی کنـد و بـا احوال عاشـورایی اش دل هـای آمـاده را می خرد. محـرم کـه می رسـد علم و پرچـم ولایت را روی سـرمان می گیرند تـا هرکه جا مانـده بـود خـودش را به ایـن کاروان پر سـوز و گـداز نزدیک کند. کـدام مرگی مـی توانـد اینچنیـن داغ و تازه بماند؟ کدام ظلمی بعد از گذشـت قرن هـا در اذهان باقی اسـت و هر روز لعن و نفرین می شـود؟ سـال ها که می گذرد رزق هر کسـی را از محـرم دوبـاره و نـو می نویسـند و باب توبه و رحمـت را بازتر می کنند. چه یاحسـین هایـی کـه قلـب های مهرشـده و بی خـدا را احیـاء می کند و جـان های

آمـاده را کربلایـی. یـک نظـر مهـر اگر بر دل کسـی انداخـت از فرمانده ی سـپاه یزیـد حـرّ می سـازد و در آغـوش خود می گیـردش. اگر با امام حسـین علیه‌السلام همراه شـدیم و کـوچ کردیـم بـه سـاحل امن توحیـد رسـیده ایـم و خودمان جلـوه ای از ولایـت او مـی شـویم. وگرنـه جبهـه میانـه معنایی نـدارد، امام بـرای عاشـورا یار می طلبد نه تماشـاچی.

۴

عاشقی شیوه ی رندان بلاکش باشد...

مـردان خـدا همـان قدر کـه در روز اسـتقامت و مبارزه دارند شـب ها مشـغول عبـادت مـی شـوند و در خضـوع و خشـوعی وصف ناپذیـر با خدای خـود خلوت می کنند. حسـین علیه‌السلام فرزند کسـی اسـت که بهشـت و جهنم از مسـیر ولایت او مـی گـذرد و در محراب نماز به شـهادت رسـیده و خود در کوره ی بلای عاشـورا به اسـتقامت و وفایش می افزاید. هرچه سـختی ها و فشـار بیشـتر می شـود عشـق

و تسلیم امام در محضر خدا هم بیشتر جلوه می کند و تلاش های شیطان برای حتی یک لحظه مکث، بی نتیجه می ماند. آن طرف میدان با تمام قوا و تجهیز آتش می خواهند توان را از سپاه امام بگیرند اما ولی خدا پیروز میدان است و در این دلدادگی و اوج ایمان، باز بر امر و خواست الهی ابراز رضایت می کند. امامی که پیش از این در صحرای عرفات ساعت ها ایستاده و با چشم گریان در محضر خدا به مناجات پرداخته است. « الهی کیف تکلُنی و قد تکلّفتَ لی و کیف أضامُ و انت الناصرُ لی؟ خدایا چگونه مرا وا می نهی در صورتی که عهده دار من شده ای؟ و چگونه مورد ستم واقع شوم و حال آنکه تو یار منی؟» امامی که لحظه ای در برابر دشمن کوتاه نمی آید اما شب تاسوعا جنگ را تا صبح به تاخیر می اندازد تا بیشتر قرآن بخواند و عبادت کند و یارانی دارد که با

زمزمـه هـای عاشـقانه ی او بـه کمال رسـیده اند و خود مسـت حق شـده اند. تمام شـب را به سـجده و دعا مشـغول اند و فردای آن با جانبازی ها و رشـادت هایشـان زمین و آسـمان را متحیر سـاخته اند. ظهر عاشـورا نماز عشـق برپا می کنند و سـپر امام شـان می شـوند. حسـین علیه‌السلام مقابل تیرها به نماز می ایسـتد و قلب دشـمن را نشـانه مـی رود. شـیطان بـا آن همه غوغا نتوانسـته مانعی ایجاد کنـد و در برابر آن همـه اشـتیاق الهی به خاک مـی افتد.

۵

سوره ی فجر

عاشـق خسـته نمی شـود، آنقـدر در تماشـای محبوب غرق اسـت که رنج مسـیر بـه تنش نمی نشـیند و همیـن رنج او را غربـال می کند. آن لحظه که از هسـتی اش آزاد مـی شـود و شـور رفتـن می گیـرد در عبودیـت و بندگی تنها خـود را می بیند و میـل بـه لقـاء الله را. حسـین علیه‌السلام آن نفـس مطمئنه ای اسـت کـه از آغاز حیات تـا لحظـات آخـر گودی قتلـگاه به فکـر رضایت خداوند اسـت و با تمـام خضوع

و تسلیمی که در برابر او دارد استغاثه می کند و فریاد یا غیاث المستغیثین سر می دهد. خداوند تمام و کمال از او راضی و خشنود است و برای در آغوش کشیدن حضرت «ارجعی الی ربک» نازل می کند. کوره ی بلای الهی برپاست و امام باری را تحمل می کند تا درهای رحمت و محبت به سوی همه ی اهل زمین و آسمان با این میزان بندگی و عشق گشوده شود. بندگی در مقابل جبهه ای که بر سر توحید به جنگ ایستاده اند و به دنبال پایمال کردن حق هستند و چه حقی بالاتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام در تمام موقعیت ها به این فکر می کند که بر سر عهد و پیمانی که با خداوند بسته است وفادار بماند و ذره ای تخلف و غفلت صورت نگیرد. حضرت غرق در محبت خداست و دائما بر این عشق مراقبت می کند. هستی اش را می دهد اما شیطان نمی تواند

لحظـه ای اضطـراب ایجـاد کنـد و ذکر ایشـان را بگیـرد. هیچ نقابی بیـن حبیب و محبوب نیسـت ، ملائکه از آشـوب عاشـورا به ولولـه افتاده اند امـا او که «راضیة مرضیـة» بـه دیـدار خداونـد مـی شـتابد آرام اسـت و هرچه صحنه ها سـخت تر مـی شـود عاشـقانه تر پاسـخ «یا ایتها النفـس المطمئنـه» را می دهد.

۶

مظهر احساس

بیـن ایـن همـه جماعت مسـلمان تنهاسـت، نامـه می نویسـند و بیعت مـی کنند امـا پـای جهـاد کـه مـی رسـد یـا در جبهـه ی مقابل قـرار می گیرنـد یـا از ترس جانشـان در خانـه هـا مخفـی مـی شـوند. فریـب وعده هـای بنـی امیـه را خورده انـد و بـزرگان شـان هـم زبان به نصیحـت و انتقـاد از امام بـاز کرده انـد. تکلیف الهـی حکـم به قیـام می کند و حسـین علیه‌السلام بـدون لحظـه ای تأمل راهـی صحرای

بـلا مـی شـود. با آن همـه صلابت و اسـتواری، بـا آن همه اطمینان و خشـم مقابل دشـمن در عیـن شـجاعت و قـدرت، تـا آخرین فرصـت باقی مانـده خـودش را به غافـلان معرفـی می کنـد و یـاری مـی خواهـد، امامـی کـه محتـاج احدی نیسـت و مـی خواهـد دیگـران را بـه چشـمه ی جوشـان محبتـش وصـل کنـد. در میدان جنـگ مقابـل آن همـه مخالـف و تیـر و نیـزه، مقاومـت می کنـد و تن بـه ذلت یزیدیـان نمـی دهـد، نـوزاد ۶ماهه اش را روی دسـت می گیـرد تـا اوج حقارت و تـرس دشـمن را رو کنـد. بعـد دل روبـه رویی بـا رباب را نـدارد. اصحابـش که به شـهادت می رسـند همان وجود محکم تبدیل به اوج عاطفه و احسـاس می شـود، بـر بالینشـان مـی رود و وعـده ی بهشـت می دهد، حتی با یک غلام سـیاه حبشـی چـون علـی اکبـرش رفتـار می کند، سـر او را بر زانویـش می گـذارد و صورتش را

مـی بوسـد. در خیمه انیس خواهر اسـت و دلـدار زن و فرزند. امامی که دشـمن از اراده و دلاوری اش به تنگ آمده و پشـت شـیطان مخفی شـده اسـت تا او را از پای در آورد امـا تـا لحظـه ی آخـر ایسـتادگی می کند و نمـی گذارد حریـم خیمه ها شکسـته شـود. نمی گذارد اضطراب به دل کسـی بیافتد و عصر عاشـورا با آن همه مظلومیـت و عشـق، هنوز از بالای نیزه چشـم بـه انتهـای کاروان دارد.

۷

ای آنکه نزد خدا آبرو داری

آبی که روان باشد و جاری، هر آلودگی و نجاستی را پاک می کند، زمانی که پاک شد اتصال صورت گرفته و دیگر با آن یکی شده است. آن لحظه ای که انسان دارایی اش را در راه خدا می دهد، هرچه که باشد وقتی به دست او رسید پاک و طاهر می شود و به قلب انسان آرامش و اطمینان می بخشد. اصحاب سیدالشهداء با قرار گرفتن در آن بلای عظیم، همه ی هستی شان را

بـه دسـت امـام دادنـد و تطهیر شـدند. وقتی تنهایـی ولی خـدا را دیدنـد و در برابر شـیطنت های شـیطان و شـبهات آن روز مقاومت کردند، توانستند بر طبیعت خود غالـب شـوند و بیـن جمعیـت زیاد مدعیـان، به فنـای در ولی الله برسـند. کاری که سـاده نبود اما آنها که دل به امامشـان دادند و خالص شـدند با اشـتیاق به شـهادت و کنـار زدن فتنـه هـا، بزرگی روح و سـعادت خود را برای همیشـه در تاریخ ثبت کردنـد. آنهـا یـک جان دادنـد و امام در مقابل، وعـده ی حیات طیبـه را. وعده ای کـه حقیقتـا بـه آن عمل کـرد و رشدشـان داد. می دانسـتند که اگر امام رهایشـان کند مثل بقیه می شـوند و همه ی وفایشـان هم از شـفاعت امام حسـین علیه‌السلام اسـت. مـا هنـوز در ادعیـه و زیـارات از امـام طلـب میانجـی گری و شـفاعت مـی کنیم، بـه دنبـال آبروییـم و دسـت بـه دامان او می شـویم. اگـر بصیر باشـیم و بفهمیم که

تنهـا راه مـان ولی خداسـت، مقصد رسـتگاری را یافته ایـم. آن وقت پیمانه ی عمل را از همیـن عشـق و تولـی و توسـل پـر مـی کنیـم، دیگر طلبـکار خـدا و ولی اش نیسـتیم و ایـن معرفـت ها باعث می شـود بـا امام همراه شـویم. امامی که همیشـه بـار شـیعیانش را بـر دوش می کشـد و چـون بارانی الهـی دل های مشـتاق را طاهر مـی کند.